

مرتضی مدرس چهاردهی

تاریخ فلاسفه اسلام

اسرار سبزواری و فلسفه او

۱۳۱۲-۱۳۸۹ ه. ق

۷۷

علماء و ناصرالدین شاه

گویند ناصرالدین شاه قاجار نسبت بسدانشمندان و علماء روحانی که براستی از هوی و هوس دور بودند احترام و ارزش میگذاشت و گاه بخانه و یا سجره آنان می رفت و احوال ایشان را جویا میشد. چنانکه در مدرسه نزد میرزا ابوالحسن جلوه حکیم معروف رفت و درسها بخانه دانشمندان بزرگ روحانی می شافت و در رشت بخانه آقا شیخ جواد مجتهد رشتی رفت که داستانهایش هنوز بر سر زبانهاست (۱)

دیدار ناصرالدین شاه از حکیم: در سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار بخراسان درباره اسرار چنین نوشته اند (۲)

۱- نگاه کنید شرح احوال و آثار میرزا ابوالحسن جلوه را در کتاب «تاریخ فلسفه اسلام» تألیف مرتضی مدرس چهاردهی چاپ تهران و کتاب «تاریخ مختصر فقه فقهاء مذهب جعفری» از او در مجله ماهانه کانون سردقتران ایران سال نهم و دهم.

۲- آغاز سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار از روزیک شنبه پانزدهم شهر ذیحجه الحرام ۱۲۸۳ هجری پایان سفر یکشنبه ۲۲ جمادی الاول ۱۲۸۴ هجری قمری پایان تألیف سفرنامه در آخر جمادی الثانی ۱۲۸۶ بقلم علی نقی ابن حکیم الممالک چاپ تهران.

یکشنبه بیست و هشتم محرم = جناب حاج ملاهادی سبزواری بهمراهی سپهسالار اعظم بحضور آمدند و از آنجا که جناب حاجی از اجله حکما و از جمیع صفات غیر حسنه عاری و مبرا و در حکمت الهی بحریت بی پایان و نامتناهی و در سایر علوم صاحب بصیرت و آگاهی الحق شخصی مرتاض و بهمه جهت ممتاز است، شاه وجود او را محترم ملاقات ایشان را غنیمت شمرده و با ایشان از هرسو صحبت داشتند.

و ضمناً خواهشمند تصنیف کتابی که محتوی بیشتر علوم و اندرز چند باشد شدند جناب ایشان نیز اطاعت همایون رة ابول و موقوف بزمان آینده داشتند دعای شهر یاری را گفته اجازه بازگشت را جستند و پس از ایشان جناب علامی حاج میرزا ابراهیم مجتهد سبزواری و جناب محمد هاشم میرزا پسر محمد رضا میرزا که قریب پانزده سال است در سبزواری محض ارادت جناب حاج ملاهادی منزوی و مسکون و از جمله شاگردان خاص آن جناب است فیض حضور را بدرک آمده و مورد تقدیر و مراحم خاص شده مرخص شدند (۱).

عکاسی از نظر حکیم سبزواری

دوشنبه بیست و نهم ماه محرم: آقا رضای عکاس باشی که حسب امر بانداختن عکس جناب حاج ملاهادی مامور بود انجام خدمت را نموده و شیشه عکس اسرار را که بسیار ممتاز برداشته بود از نظر شاهانه گذرانیده مورد تحسین و مرحمت شد و بعرض رسانید که جناب حاجی تا کنون اسباب و آلات این فن را ندیده و انعکاس و انطباع هیکل اشیاء را در صفحه خارج نگاه نمودند.

از ملاحظه آن کمال تعجب را پیدا کرده و باندیشه شدند و چون بر حقیقت آن اندک آشنا گشتند آن را در استدلال علوم مناظر و مراد یا اسبابی نیکو شمردند (۲)

۱- سفرنامه خراسان ص ۱۰۰

۲- سفرنامه ص ۱۳۲

طبیعیات قدیم و علوم جدید ؟

گویند اسرار نخستین مرتبه که دستگاه عکاسی را دید سخت در تعجب شد میگفت این صنعت با قواعد علمی مادرست نمی آید ؛ مگر نه این است که اعراض قابل انتقال نیستند ؛ «بنابفاسفه قدیم»

ناصرالدین شاه در خانه حکیم سبزواری

– اول ماه صفر: شاه بخانه جناب حاج ملاهادی سبزواری رفتند حالت درویشی و اسباب خانه مختصر و خانه کوچک جناب حاجی که تمام بنای آن منحصر باطاقی از خشت و گل بود در خاطر مشکل پسند شهریار قاجار بسیار پسندیده آمد و پسر آن جناب که الحق اصل معرفت را بروشاخ حکمت رانمردن مورد توجه شهریار شد و مورد احسان و تشویق شدند اخلاق دل جو و نیکوی حاجی نیز با چشم گریان پادشاه را تا بیرون خانه مشایعت کرده با نیت خاص و نهایت اخلاص زبان بدعا و ثنای شهریار را کرده (۱)

گویند هنگامی که بخانه حکیم وارد شد اسرار باین شعر مترنم شد که خانه محقر است و تاریک = بردیده روشنت نشانم. در سفر دوم ناصرالدین شاه بخراسان اعتماد السلطنه چگونگی خانه و زندگانی حکیم سبزواری را نیکو وصف کرد که برآستی نموداری است از ساختمان های آن زمان و زندگانی آن مرد بزرگ در کتاب مطلع الشمس چنین ثبت است .

خانه بی که حاجی چهل سال بلکه چهل و پنج سال در آن ساکن بوده اند در طرف دروازه نیشابور و مشتمل بر دو حیاط است بیرونی و اندرونی و مدخل بیرونی از سمت مغرب خانه و رویه مشرق است حیاط بیرونی عبارت از محوطه ایست شش ذرع درشش و در وسط باغچه غیر مرتبی دارد که چهار درخت توت در آن غرس شده و باید این اشجار را پس از وفات حاجی نشانده باشند در محاذی مدخل چاه آبی بوده که حالا حالت انطماس یافته فقط طرف مشرق عمارتی از خشت و گل دارد که از هر زینتی حتی از اندود گاه گل هم عاقل است اطاق وسط که نشیمن است قلمدانی می باشد و پنج ذرع و نیم طول و سه

ذرع و نیم عرض دارد سقفش از تیر و روی تیر هیزم نه چوب تراشیده و روی آن فی ریخته اند طرف جنوب این اطاق دالانی است بعرض يك ذرع و طول تمام اطاق و طاق خشتی روی آن دالان زده اند و بواسطه پنج پله آجری وارد این دالان که کفش کن اطاق است می شده و در ۱۲۷۴ ه.ق که ناصرالدین شاه عزیمت زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس فرموده بود در روز سه شنبه اول ماه صفر مرحوم حاجی اعلیحضرت را در همین اطاق پذیرائی کردند و آن وقت اطاق فرش بوریا داشت اما در سال ۱۳۰۰ هجری که ناصرالدین شاه از ارض اقدس مراجعت می کرد و نگارنده در التزام رکاب بود بزیرات بیت شریف و کلبه منیف مستعد آمد جز خاک در آن چیزی نیافت اگرچه هنوز بقیه انوار معرفت بردر دیوار آن می تافت بالجمله زیر اطاق ودالان خالی و بواسطه يك دريچه که در زیر اطاق نشیمن باز میشود باین انبار که هنگام مشاهده نگارنده پرازگاه بود و رود مینموده اند در سمت شمال این اطاق دالانی است بطول اطاق و بکف زمین حیاط مسقف با بیرونی و اندرونی بوده است. از این دالان چون گذشتند. بمحوطه کوچکی میرسند که طویله و بهار بند است يك زوج عامل از حاجی در این طویله بسته می شده بعد از دالان تنگی و درستی که روبشمال باز میشود وارد حیاط اندرونی می گردند طول این حیاط تقریباً ۲۵ ذرع و عرض آن ۱۲ ذرع و در بیرونی و اندرونی فقط آن جاها که در زمستان لابد محل عبور و مرور زیاد است سنگ فرش شده باقی خاک است در حیاط اندرونی نیز رو بمشرق عمارت ساخته اند و ارسی سه دهنه بنا کرده که يك ذرع و نیم کرسی دارد.

در چنین ارسی دورا هرو است که پنج پله از سطح زمین بالا میروند و بر اهرها می رسند و در دو طرف دالانها دو اطاق است که یکی در دو پنجره دارد و روبحیاط باز میشود اطاق دیگر فقط دارای يك دراست در زیر ارسی سرداب مانند جائی است که حاجی زمستان و تابستان غالباً در آن بسر میبرد اند در جلوارسی حوضی است دومرتبه باین معنی که حوض اول تقریباً بمق سه چارك ساخته شده بعد اطاقی از آجر و آهک روی آن زده اند و دريچه کوچکی از طرف شمال حوض باز است و از آن دريچه از مرتبه تحتانی که پر از آب

است آب بالا می‌کشند آنچه معلوم میشود برای اینکه در زمستان آب یخ نکند مرتبه فوقانی را خالی از آب می‌گذاشتند و مرتبه تحتانی که بمنزله آب انبار می‌باشد باقی بوده است باقی فضای حیاط باغچه‌ای است که چهار پنج درخت توت کهن در آن دیده میشود و بعضی حجرات لازمه از قبیل مطبخ و غیره در طرف جنوب حیات واقع شده و تمام این اطاقها از خشت و گل است منتها کاه گل دارد.

پس از مشاهده وضع منزل حاجی از خلف بزرگوار ایشان جناب آقا محمد اسمعیل که مردی جامع و فاضل و نمونه‌ای از اخلاق و فضایل پدر ملکوتی گوهر خود می‌باشد از وضع زندگی آن عارف ربانی پرسیدم ایشان بشرح ذیل پرداختند و عیال آن مرحوم از پشت در آنچه را که آقا محمد اسمعیل بدرستی در نظر نداشتند اظهار می‌کردند خلاصه گفتند حاجی بهر شب در زمستان و تابستان و بهار و پاییز ثلث آخر شب را بیدار بودند و در تاریکی عبادت مینمودند تا اول طلوع آفتاب آن وقت دو پیاله چای بسیار غلیظ سیاه رنگ که در هر پیاله مخصوصاً دوازده مثقال قند می‌ریختند میل می‌فرمودند، می‌فرمودند این چای غلیظ را برای قوت می‌خورم بتریاک و حب نشاط و اقسام تنباکو و توتون هر گز میل و رغبت ننمودند و ساعات از روز گذشته بمدرسه تشریف می‌بردند و چهار ساعت تمام در مدرسه بودند بعد بخانه مراجعت کرده نهار می‌خوردند و نهار ایشان غالباً يك پولان بود که زیاده از يك سیر از آن نمی‌خوردند يك کاسه دوغ کم مایه که خودشان در وصف آن می‌فرمودند دوغ آسمانی گون یعنی دوغی که از کمی مایه برنگ کبود آسمانی باشد نان خورش او بود يك سیر نان نهار آن مرحوم بود .

بعد از نهار در تابستان ساعتی می‌خوابیدند عصر چای میل می‌فرمودند شب بعد از ساعت سه عبادت در تاریکی می‌کرد غالباً چهار ساعت و نیم شام صرف می‌کردند و شامشان در اواخر عمر بواسطه کبر سن و نداشتن دندان يك بشقاب چلو و خورش بیکوشت و روغن یعنی اسفناجی با آب گوشت بود پیش از شام نیم ساعت دور حیات اندرونی راه می‌رفتند بعد از کمی راه رفتن در يك بستر ناراحتی که غالباً توشك نداشت می‌خوابیدند و متکای غیر نرمی از پنبه یا پشم زیر سر می‌گذاشتند لباس حاجی مدت چند سال يك عبای سیاه مازندرانی بود و يك قبای فدک سبزرنگی که بقدری آن را شسته بودند که آرنج‌های قیاباره شده و چندین وصله برداشته و در زمستان قبای برك شکرى رنگ و شلوار برك شکرى رنگ و عمامه که در تابستان بر روی شب کلاه کرباسی شب کلاه پوستی طاسی

دورو بود.